

## کلیاتی در باب فلسفه دین

نوشته هدايت علوی تبار

عنوان «فلسفه دین» (philosophy of religion) در فرهنگ فلسفی نسبتاً جدید است اما مطالب و موضوعاتی که در زیر این عنوان از آن بحث می‌شود سابقه‌ای به قدمت خود فلسفه دارد. فلسفه دین عبارت است از تفکر فلسفی دربارهٔ دین. بنابراین تعریف، فلسفه دین شاخه‌ای از معرفت‌شناسی است زیرا از موضوع مورد مطالعهٔ خود یعنی دین استقلال دارد و از بیرون به بررسی و تحقیق در باب مسایل و موضوعات دینی می‌پردازد. بدین ترتیب نسبت میان فلسفه دین و مسایل دینی مانند نسبت میان فلسفه سیاست و مسایل سیاسی و یا فلسفه هنر و مسایل هنری است. فلسفه دین شاخه‌ای از الهیات نیست بلکه شاخه‌ای از فلسفه است؛ از اینرو نه تنها فرد متدین و خداپرست (theist) بلکه فرد لادری (agnostic) یا ملحد (atheist) نیز می‌تواند فیلسوف دین باشد و به پژوهش در زمینهٔ موضوعات دینی بپردازد.

فلسفه دین ارتباط نزدیکی با دیگر شاخه‌های فلسفه دارد. برای مثال با فلسفه اخلاق مرتبط است زیرا بعضی از فیلسوفان دین می‌کوشند تا برای التزام به فرامین الهی مبنایی اخلاقی فراهم آورند. همچنین در فلسفه دین از مفاهیم دینی اخلاقی مانند گناه، توبه، بخشش، اطاعت و غیره سخن گفته می‌شود. با بحث شناخت مرتبط است زیرا در آن از امکان و چگونگی علم انسان به خدا و علم خدا به مخلوقات بحث می‌شود. بعضی از فیلسوفان دین معتقدند که انسان می‌تواند خدا را بشناسد و خدا هم به احوال بندگانش عالم است؛ اما بعضی دیگر می‌گویند موجود متناهی قادر به شناخت موجود نامتناهی نیست و از سوی دیگر، از آنجا که علم به موجودات متناهی فقط از طریق تجربه میسر می‌گردد پس خدا نیز به مخلوقاتش علم ندارد. فلسفه دین با

منطق ارتباط دارد زیرا در قرن بیستم بحث در مورد معنادار بودن گزاره‌هایی که از موضوعات الهی خبر می‌دهند از بحث‌های مهم در فلسفه دین محسوب می‌گردد. با فلسفه زبان نیز ارتباط دارد زیرا دین در بیان تعالیم خود از زبانهای مختلفی از جمله زبان تاریخی، اسطوره‌ای، استعاری و غیره استفاده می‌کند. بررسی این زبانها، مقایسه آنها با یکدیگر و بحث در مورد کارکرد هر یک از آنها از وظایف فیلسوف دین است.

یکی از جنبه‌های مهم فلسفه دین بررسی براهینی است که در تأیید یا رد اعتقادات بنیادین دینی بویژه اعتقاد به وجود خدا اقامه شده است؛ اما جنبه‌های دیگری نیز هست که در فلسفه دین از آنها بحث می‌شود، از جمله ماهیت دین، ماهیت تجربه دینی، نسبت میان علم و دین، ماهیت وحی و نسبت آن با عقل، جایگاه دین در فرهنگ بشری، تحلیل منطقی زبان دینی، امکان بازسازی دین به نحوی جدید و متفاوت با ساخت سنتی آن و موضوعات دیگر.

اصولاً مسایل مورد بحث در فلسفه دین را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول ارکان و تعالیم دینی است که بعضی اختصاص به یک دین دارد مانند تثلیث در مسیحیت و بعضی میان همه یا بیشتر ادیان مشترک است مانند وحی و معجزه و مانند آن. اینها مسایلی سنتی هستند که فلاسفه و متکلمان از دیرباز از آن بحث کرده‌اند و آراء و نظریات مختلفی در باب هر یک ابراز داشته‌اند. این مسایل از لحاظ کمی محدودند زیرا هر دینی تعالیم مشخصی دارد و این تعالیم در طول زمان افزایش پیدا نمی‌کنند، اما از لحاظ کیفی تغییرپذیرند و می‌توان از آنها تفاسیر مختلف و حتی نامحدودی ارائه داد. در عصر حاضر شاهدیم که متکلمان مسیحی به علت روبرو بودن با نقدها و خرده‌گیریهای بسیار، دائماً تفاسیر جدیدی از تعالیم مسیحیت ارائه می‌دهند و از این طریق می‌کوشند تا دین خویش را حفظ کنند، اما متکلمان مسلمان که با آن نقدها مواجه نبوده یا کمتر مواجه بوده‌اند به سوی تفاسیر جدید سوق داده نشده و بیشتر به تکرار تفاسیر سنتی پرداخته‌اند. اما دسته دوم مسایل و موضوعاتی است که جزء تعالیم دینی قرار ندارد بلکه از بیرون وارد حوزه دین می‌شود. برای مثال مسئله زبان دینی و معنادار بودن یا نبودن گزاره‌هایی که از موضوعات دینی خبر می‌دهند در گذشته مطرح نبودند و سابقه‌ای طولانی در کتابهای کلامی ندارند. این مسایل را نه تنها فلسفه بلکه هر علمی می‌تواند در برابر متکلم و فیلسوف دینی قرار دهد و از او پاسخ بخواهد. به همین دلیل است که هر چه علوم رشد بیشتری پیدا می‌کنند شمار این قبیل مسایل نیز افزایش می‌یابد و پایانی نیز برای آن متصور نیست. البته باید توجه داشت که مطرح شدن مسایل مذکور لزوماً باعث تضعیف یا ابطال نظریات دینی نمی‌شود بلکه برعکس می‌تواند دین را به تحرک وادارد و باعث شود تا جوهره خود را بیش از پیش آشکار سازد.

همانطور که گفته شد بخشی از مسایل مورد بحث در فلسفه دین خاص بعضی از ادیان است. بنابراین با توجه به اینکه فیلسوف دین کدام دین را مورد مطالعه قرار می‌دهد مسایل مطرح شده برای او تا اندازه‌ای با مسایل فیلسوفی که به مطالعه دین دیگری مشغول است فرق می‌کند. برای مثال فیلسوفان غربی بیشتر به دلایل اثبات یا انکار موجودی الهی و متعالی و همچنین به سازگاری معجزات با قوانین طبیعی و مسایلی از این قبیل می‌پردازند اما فیلسوفی که ادیان هندوی یا بودایی را مطالعه می‌کند با این مسایل روبرو نیست زیرا در این ادیان مفهوم موجودی متعالی که با مخلوقاتش در ارتباط است و بر زندگی آنها اثر می‌گذارد جایی ندارد. در عین حال مسایل و موضوعات مشترک و عامی وجود دارد که در واقع مبانی نظریات دینی محسوب می‌گردد و اختصاص به دین خاصی ندارد. فیلسوفان دین بیشتر با این مسایل کلی و عام (که بیشتر به بعضی از آنها اشاره شد) سر و کار دارند و همین بحثهاست که موضوع اصلی فلسفه دین را تشکیل می‌دهد.

در چند قرن اخیر گسترش فوق‌العاده علوم تأثیر عمیقی در اعتقادات دینی برجای گذاشته است. از دوره رنسانس به بعد اطلاعات علمی ما درباره جهان در زمینه‌هایی چون ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی، جانورشناسی، شیمی، فیزیک و غیره رو به افزایش بوده است. اطلاعات مذکور در مواردی با نظریه‌هایی که در این زمینه‌ها در کتب مقدس یافت می‌شده تعارض داشته است. این مسئله تفاسیر جدید از کتب دینی را ضروری ساخته و باعث شده است تا اولیای دین تا اندازه‌ای از جزمی‌اندیشی دست بردارند و انعطاف‌پذیری بیشتری برای دین قایل شوند. شمار کسانی که در طول قرون اخیر با سلاح علم به جنگ دین رفته‌اند کم نبوده است. از نظر آنان نجوم کوپرنیکی، زیست‌شناسی داروینی، روان‌شناسی فرویدی و بسیاری دیگر از نظریات علمی باعث بی‌اعتبار شدن یا دست کم ضعیف شدن قدرت نظریات دینی شده است. پژوهش در مورد اینکه دین تا چه اندازه می‌تواند در برابر علم از خود انعطاف نشان دهد و بررسی درستی یا نادرستی ادعای کسانی که علم و دین را در برابر هم قرار می‌دهند و اینکه در صورت درست بودن ادعای آنان، مدافع دین چه واکنشی می‌تواند نشان دهد از مسایلی است که فیلسوف دین به آن می‌پردازد.

فلسفه دین از الهیات و علوم مرتبط با دین، مانند روان‌شناسی دین و جامعه‌شناسی دین متمایز است. تمایز آن از الهیات یا کلام به این است که در فلسفه دین هیچ پیش‌فرضی (دست‌کم پیش‌فرض دینی) وجود ندارد و فیلسوف دین می‌تواند هر جنبه‌ای از دین را نقد و بررسی کند اما متأله یا متکلم صحت اعتقادات دینی را مفروض می‌گیرد و صرفاً می‌کوشد تا برای این اعتقادات دلایلی عقلی بیابد. فیلسوف دین اختیار خویش را به دست عقل و دلیل و برهان

می‌سپارد و به جایی می‌رود که آنها می‌روند اما متکلم عقل را در خدمت خویش می‌گیرد و آن را به جایی می‌برد که خود می‌رود. تمایز فلسفه دین از علومی مانند روان‌شناسی دین و جامعه‌شناسی دین به این است که فیلسوف دین در مورد مدعیات دینی به تبیین و توصیف بسنده نمی‌کند بلکه دست به قضاوت نیز می‌زند و درستی یا نادرستی آنها را روشن می‌سازد اما روان‌شناس دین یا جامعه‌شناس دین وظیفه قضاوت را به دوش ندارد و هنگامی که توصیف امور دینی مربوط به رشته خویش را به پایان رساند کار خود را پایان یافته تلقی می‌کند.

نباید تصور کرد که هر فیلسوف دینی به بررسی همه مسایل موجود در فلسفه دین می‌پردازد بلکه در واقع جنبه‌های خاصی را برمی‌گزیند و آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. انتخاب این جنبه‌ها بستگی دارد به عوامل متعددی مانند تلقی او از دین، دیدگاه فلسفی وی، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، علائق او و غیره. برای مثال فیلسوفان سنت‌گرا چون دین را چیزی جز ایمان و اعتقاد نمی‌دانند بیشتر به مسایلی می‌پردازند که با این طرز تلقی سازگار باشد. به عنوان نمونه استیسی (stace) تجربه عرفانی را ماهیت دین می‌داند؛ از اینرو به این جنبه از دین بیشتر توجه می‌کند و کوششهای خود را در تبیین و توجیه نظریات دینی بر این اساس استوار می‌سازد. کرکگور (Kierkegaard) نیز دین را نوعی نگرش به زندگی می‌داند و می‌کوشد تا توصیفی از انواع نگرشهای موجود به زندگی ارائه دهد و از میان آنها حقانیت نگرش دینی را به اثبات رساند. او به ندرت از موضوعاتی که معمولاً در فلسفه دین مورد بررسی قرار می‌گیرد بحث می‌کند. عامل دیدگاه فلسفی در رویکرد فیلسوف دین به جنبه‌های خاصی از دین نقشی تعیین‌کننده دارد. برای مثال فیلسوفانی مانند آکوئیناس، لایبنیتس، هگل و وایتهد که بیشتر به جنبه‌های مابعدالطبیعی فلسفه پرداخته‌اند در موضوعات دینی بیشتر براهین مابعدالطبیعی در تأیید یا رد وجود خدا را مورد توجه قرار داده‌اند. اما فیلسوفانی مانند هیوم، کانت و دیویی که مخالف مابعدالطبیعه بوده‌اند یا به نقد این براهین پرداخته‌اند و یا اصلاً آنها را نادیده گرفته‌اند. از سوی دیگر کسانی که وظیفه فلسفه را صرفاً تحلیل و روشن کردن مفاهیم می‌دانند، معتقدند که فیلسوف دین باید تنها به تحلیل مفاهیم دینی مانند خدا، خلقت، وحی، ایمان، معجزه و غیره بپردازد و نمی‌تواند پا را از این فزاتر بگذارد.

مشکلی که هنگام گروه‌بندی فیلسوفان دین در برابر ما قرار می‌گیرد این است که همه فیلسوفان دین، حتی کسانی که در یک سنت دینی قرار دارند، از مسایل واحدی بحث نمی‌کنند. باوجود این، یک وظیفه مشترک در هر رهیافتی در این زمینه وجود دارد: هر فیلسوف دینی سرانجام باید به قضاوتی عقلی در مورد دین مورد مطالعه خود بپردازد و خواه قضاوتش منفی

باشد خواه مثبت، باید به این سؤال پاسخ دهد که چه مبنایی برای قضاوت خود داشته است. البته این امکان هم وجود دارد که جنبه‌هایی را بپذیرد و جنبه‌هایی را رد کند اما در این صورت باید دید جنبه‌هایی که رد می‌کند برای دین مورد مطالعه‌اش اساسی است یا غیراساسی؛ در صورت اول در زمره نفی‌کنندگان دین مزبور و در صورت دوم از جمله اثبات‌کنندگان آن خواهد بود.

بدین ترتیب ما با دو گروه اساسی مواجه می‌شویم: گروه اول به‌طور کلی در تأیید دین و اعتقادات دینی مانند اعتقاد به وجود خدا و جاودانگی نفس سخن می‌گویند و گروه دوم در رد آن. از میان گروه اول عده‌ای برای اثبات امور دینی به مقدمات غیردینی که هر فردی ولو کافر آنها را می‌پذیرد متوسل می‌شوند و می‌کوشند تا با استدلال‌هایی که براساس این مقدمات پی‌ریزی شده است معتقدات دینی را به اثبات برسانند. اما عده‌ای دیگر معتقدند که نظریات دینی احتیاجی به حمایت از بیرون ندارند و آنها را می‌توان از درون دین اثبات کرد. اینان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول (از جمله برگسون و جیمز) اعتقاد دارند که نظریات دینی را می‌توان با تجربه دینی اثبات کرد. از نظر آنان انسان با تجربه دینی می‌تواند وجود و حضور خدا را به‌طور مستقیم تجربه کند؛ از اینرو احتیاجی نیست که وجود او را صرفاً به عنوان مبنایی برای توجیه واقعیات جهان مسلم فرض کند. دسته دوم بر این باورند که ایمان دینی با انواع دیگر ایمان تفاوت دارد زیرا ایمان دینی احتیاج به هیچ تأیید و حمایتی ندارد، خواه این حمایت از طریق استدلال از معلول به علت باشد خواه از طریق تجربه دینی مستقیم. کرکگور، امیل بروئر و پل تیلیخ چنین نظری دارند، هر چند که میان آنان اختلافات زیادی وجود دارد. اما گروه دوم، همانطور که گفته شد، به‌طور کلی مخالف دین سنتی هستند. از میان آنان بعضی مانند هولباخ و راسل دین سنتی را صرفاً رد می‌کنند اما بعضی دیگر پس از رد دین سنتی جایگزینی برای آن می‌یابند. این عده به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول (مانند سانتایانا) نشانه‌هایی از دین سنتی را حفظ می‌کنند اما جنبه‌های فوق‌طبیعی آن را تفسیر و تأویل می‌کنند و آنها را تمثیلهایی از امور طبیعی می‌دانند. دسته دوم (مانند اگوست کنت و جان دیویی) دین سنتی را به‌طور کامل کنار می‌گذارند و سعی می‌کنند تا با تبیین‌های طبیعت‌گرایانه دین جدیدی ارائه دهند. اگوست کنت انسانیت را به عنوان دین جدید معرفی می‌کند و دیویی آرمانهای انسانی را. بدین ترتیب هر دو فیلسوف، دین طبیعی را جایگزین دین فوق‌طبیعی می‌کنند.

سر آنتونی کنی در سال ۱۹۳۱ در شهر لیور پول انگلستان دیده به جهان گشود. در بیست و چهار سالگی (۱۹۵۵) هنگامی که در دانشگاه گریگوری رم تحصیل می‌کرد کشیش کاتولیک شد.

سپس به کشورش بازگشت و پس از اتمام تحصیلات در سنت بنتس هال آکسفورد، در شهر زادگاهش به خدمات دینی مشغول شد (۱۹۵۹) و دو سال بعد به تدریس در دانشگاه لیورپول پرداخت. وی در سال ۱۹۶۳ پس از هشت سال سابقه روحانیت از کسوت کشیشی بیرون آمد و برای ادامه فعالیت‌های دانشگاهی به دانشگاه آکسفورد رفت و از آن زمان در این دانشگاه و همچنین در شماری از دانشگاه‌های آمریکا، به عنوان استاد میهمان، تدریس کرده است. او افزون بر کسب هشت دکتری افتخاری در ادبیات و حقوق مدنی از دانشگاه‌های مختلف جهان، دارای سمت‌های متعددی مانند ریاست کالج بیلیول در دانشگاه آکسفورد (۸۹-۱۹۷۸) و ریاست فرهنگستان بریتانیا (۹۳-۱۹۸۹) بوده و هم‌اکنون نیز در کنار ریاست هیئت‌مدیره کتابخانه بریتانیا و ریاست بنیاد رودز (Rhodes House) جانشین نایب‌رئیس (Pro-Vice-Chancellor) دانشگاه آکسفورد است. آثار کتی که به ۳۳ عنوان بالغ می‌شود<sup>۱</sup> بیشتر در زمینه فلسفه دین، فلسفه ذهن و تاریخ فلسفه از ارسطو تا ویتگنشتاین است. بعضی از کتابهایی که وی تاکنون در موضوع فلسفه دین تألیف کرده عبارتند از: *راه‌های پنجگانه* (۱۹۶۹)، *اختیار و مسئولیت* (۱۹۷۸)، *خدای فیلسوفان* (۱۹۷۹)، *ایمان و عقل* (۱۹۸۳)، *عقل و دین* (۱۹۸۷)، *ایمان چیست؟* (۱۹۹۲)

مقاله‌ای که در پی می‌آید ترجمه فصل دوم از کتاب *خدای فیلسوفان* است. کتی در این مقاله حقایق سرمدی و استفاده‌ای را که بعضی از فیلسوفان از آن برای اثبات وجود خدا کرده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر او آراء مختلف در مورد علم خدا به حقایق سرمدی بازتاب نظریات مختلف درباره ماهیت خود حقایق سرمدی است و بحث اخیر نیز از مباحث فلسفه ریاضیات است. از اینرو به تفصیل از آراء فیلسوفان ریاضیات در خصوص حقایق ریاضی، که بخشی از حقایق سرمدی هستند، بحث می‌کند و توضیح می‌دهد که براساس هر یک از مکاتب موجود در فلسفه ریاضیات علم خدا به حقایق ریاضی چه صورتی پیدا می‌کند و با چه مشکلاتی مواجه می‌شود.

۱. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تنها منابعی که در زبان فارسی از کتی و در خصوص افکار و نظریاتش وجود دارد یکی کتاب تامس مور نوشته آنتونی کتی ترجمه عبدالله کوثری است و دیگری گفتگویی است که برابان مگی درباره فلسفه قرون وسطی با او انجام داده و در کتاب *فلاسفه بزرگ نوشته برابان مگی* ترجمه عزت‌الله فولادوند به چاپ رسیده است.